



جان کلام

فرزندان خویش را باور کنیم

سؤالی که همواره ذهن اولیا و مربیان را به خود مشغول داشته، یافتن علل و عوامل بزهکاری و رفتار نابهنجار فرزندان است. برخی از والدین عمده‌ترین علت بروز این‌گونه رفتارها را ناشی از هنجارناپذیری فرزندان خویش می‌دانند و خود را در این میان تبرئه می‌کنند، در حالی که حقیقت مطلب چیز دیگری است. به نظر می‌رسد چنین مشکلاتی عمدتاً ناشی از عدم آگاهی والدین نسبت به نقش و وظایف خویش، به کارگیری شیوه‌های تربیتی نادرست، عدم شناخت صحیح اصول تعلیم و تربیت و عدم توجه به شیوه‌های صحیح برقراری روابط انسانی است.

براساس تفکر دینی و در یک تحلیل درست، برخی از اصول و معیارهای تربیت به دوران پیش از تولد و حتی قبل از تشکیل خانواده بازمی‌گردد؛ توجه و دقت در انتخاب همسر، چگونگی تشکیل خانواده، حقوق متقابل زوجین، نوع تغذیه دوران بارداری، حالات و رفتار مادران در دوران بارداری، آداب شیرخوارگی، رفتار والدین پس از تولد، چگونگی رفتار و برخورد والدین با یکدیگر و با فرزندان از جمله این موارد است.

در این زمینه، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «الولد سید سبع سنین و عبد سبع سنین و وزیر سبع سنین»^(۱) یعنی فرزند در هفت سال اول زندگی سید و آقا و در هفت سال دوم، مطیع و فرمانبردار و در هفت سال سوم، وزیر و مسؤول است. بنابراین دوران رشد انسان تا سن ۲۱ سالگی به تربیت به سه مرحله «سیادت»، «اطاعت» و «وزارت» که همان دوران کودکی، نوجوانی و جوانی است، تقسیم می‌شود. و هم ایشان در حدیثی دیگر، این سه مرحله را به زیبایی تمام،

ایضا

چنین ترسیم می‌کنند: «دع ابنک يلعب سبع سنين و يؤدب سبع سنين و الزمه نفسک سبع سنين»^(۱) یعنی بگذار فرزندت هفت سال بازی کند و هفت سال بعد تأدیب و تربیت شود و هفت سال بعد او را همراه و مشاور خود قرار بده. بر این اساس، باید توجه داشت که نمی‌توان با کودکان در سنین مختلف، به شیوه‌ای واحد رفتار کرد. اساساً تربیت و امر و نهی مربوط به سنین ۱۴ - ۷ سالگی است و به اصطلاح دوران نوجوانی است. دوران نوجوانی دوران احترام، شخصیت دادن و به مشاور برگزیدن فرزندان است، در حالی که دوران کودکی، دوران بازی و نظارت بر آنان است.

بنابراین، می‌توان گفت که فرزندان الگوی تمام نمای والدین خویش‌اند. فرزندان به ویژه در سنین کودکی، تابع و پیرو محض رفتاری والدین خویش هستند. آنان رفتار والدین را به عنوان الگوی رفتاری خویش پذیرفته و بدان پایبندند. و در پاسخ به این سؤال که «کودکان چگونه رفتار می‌کنند»، باید گفت: «آن‌گونه که با آنان رفتار می‌شود.» به قول مولوی:

این جهان کوه است و فعل ما ندا
سوی ما آید نداها را صدا^(۲)

بنابراین، اگر منشأ اصلی اغلب مشکلات رفتاری و ناهنجاری‌های عاطفی، اجتماعی، روانی و ... فرزندان خود را خانواده بدانیم، سخن گزافی نگفته‌ایم. به واقع، بزهکاری، اعتیاد، پرخاشگری، کم‌حرفی، پرحرفی، بدزبانی و سایر رفتارهای نابهنجار دیگر، در درجه اول، ناشی از عدم رعایت اصول درست برقراری روابط انسانی والدین با فرزندان خویش و عدم به‌کارگیری شیوه‌های صحیح تربیت توسط آنان است. همان‌گونه که عکس قضیه نیز صادق است و ریشه بیشتر رفتارهای نابهنجار فرزندان را باید ابتدا در خانواده جستجو کرد. البته لازم به یادآوری است که کودکان در سنین پایین، به ویژه پیش از ورود به اجتماع و مدرسه، بیش‌ترین تأثیر را از والدین می‌پذیرند و در همین سنین است که شخصیت واقعی آنان شکل می‌گیرد. در درجه دوم، اجتماع، گروه هم‌سالان، دوستان، محیط و وراثت نیز تا حدودی در شکل‌گیری شخصیت فرزندان مؤثر است. ولی علی‌رغم تأثیرات عوامل مزبور، این والدین هستند که مهم‌ترین تأثیر را در شکل‌گیری رفتار فرزندان خویش دارند. از سوی دیگر، در کشف و درمان بزهکاری و رفتار نابهنجار فرزندان، توجه به فرایند سه‌گانه حیاتی ذیل، مهم است:

کشف و شناسایی کامل و همه‌جانبه پدیده رفتاری؛

ریشه‌یابی و یافتن چون و چراهای رفتاری؛

درمان و یافتن شیوه‌های علاج و اقدامات مقتضی برای آن.

والسلام

۱- مکارم الاخلاق، ص ۱۵

۲- وسایل الشیعه، ج ۵، ص ۱۲۵

۳- جلال‌الدین مولوی، مثنوی، به کوشش دین‌الرالین نیکلسون، تهران، نشر بهزاد، دفتر اول، ص ۱۴